شهید محمدمهدی یزدان‌پناه نفر سمت راست و برادرش شهید محمد حسین یزدان‌پناه

گفت‌وگوی «جوان» با آزاده داود خاکپور پیرامون شرایط حضور در کردستان اوایل انقلاب و اسارت به دست ضد انقلاب

زندان «دوله‌تو» با چراغ سبز دموکرات‌ها به بعثی‌ها بمباران شد!

■ علیرضا محمدی

آزاده داود خاکپور مروستی معروف به حاجی صلواتی از رزمندگان قدیمی خطه کردستان است که برای کارهای جهادی و ساماندهی به مخابرات کردستان راهی آنجا می‌شود اما یک‌بار که به مأموریتی در حوالی کامیاران رفته بود، به اسارت ضد انقلاب در می‌آید. وقتی با خاکپور تماس گرفتیم تا گفت‌وگویی درباره خاطراتش داشته باشیم، اصرار داشت در بیان خاطرات دوران دفاع مقدس به شهدای شاخصی که تأثیر بسیاری در فضای جبهه‌ها و همین طور همرزمان‌شان داشتند، پرداخته شود. مرحوم سیدمهدی موسوی و شهید محمدمهدی یزدان‌پناه از جمله همین رزمندگان هستند که آن روزها، پشت و پناهی برای دیگر همرزمان‌شان بودند. گفت‌وگوی ما با آزاده داود خاکپور پیرامون خاطراتش از روزهای حضور در کردستان تا اسارتش به دست ضد انقلاب را پیش‌رو دارید.

چطور شد راهی خطه کردستان شدید آن هم کردستانی که از سوی ضد انقلاب ناامن شده بود؟

من حدود یک سال قبل از پیروزی انقلاب، در شرکت مخابرات استخدام شدم. رسته مهندسی و فنی بودم و در مخابرات با افرادی مثل مرحوم سیدمهدی موسوی که رئیس انجمن اسلامی بود، کار می‌کردم و ارتباط داشتم. ایشان از چهره‌های شاخص و انقلابی بودند. بعد از پیروزی انقلاب و پیش آمدن قضیه کردستان، آقای موسوی و چند نفر از بچه‌های انقلابی تصمیم گرفتند به کردستان بروند و به اوضاع مخابرات آنجا سر و سامان بدهند. مراکز مخابرات در شهرهای کردستان یا از سوی ضد انقلاب تخریب شده بودند یا اینکه گروهک‌ها هر کسی را که موافق‌شان نبود از مخابرات طرد کرده و نفرات خودشان را باقی گذاشته بودند. بنابراین یا در کردستان ارتباطات قطع بود یا عناصر نفوذی و ضد انقلاب مکالمات را شنود می‌کردند. خلاصه ما رفتیم که ارتباط بین شهرها را برقرار کنیم و به اوضاع آنجا سروسامانی دهیم. ما نیروی جهادی مخابرات بودیم که هر کاری از دست‌مان برمی‌آمد انجام می‌دادیم. از رسته تخصصی خودمان که مخابرات بود گرفته تا کارهای فرهنگی، محرومیت زدایی و... را انجام می‌دادیم. من قرار بود فقط یک هفته یا نهایتاً ۱۰ روز آنجا بمانم که این یک هفته تبدیل به سه ماه شد و اواخر شهریور ۵۹ هم که اسیر شدم.

> روز ۲۴ شهریور ۵۹ با آقای رحیم صفوی تماس گرفتیم و گفتیم اوضاع اینجا خیلی خطرناک شده است. ایشان سربسته گفت شروع جنگ قریب‌الوقوع است و عراقی‌ها آمده و بخشی از قصرشیرین را اشغال کرده‌اند. فردای همان روز (۲۵ شهریورماه) به روستای هلتوشان در نزدیکی کامیاران رفتیم که ضد انقلاب دکل مخابراتی آنجا را منهدم کرده بودند، در برگشت اسیر شدیم

چه زمانی به کردستان رفتید و چه زمانی اسیر شدید؟

۱۳ خرداد ۵۹ کردستان رفتیم و ۲۵ شهریور ۵۹ اسیر شدیم. من، سیدمهدی موسوی و صدرالله نوری که از بچه‌های کارخانه ریسندگی کاشان بود، هر سه نفر با هم اسیر شدیم.

چطور شد مأموریت چند روزه‌تان سه ماه طول کشید؟

علت ماندگاری‌ام مرحوم موسوی بود. ایشان شخصیت و روحیه فراگیری داشت که با همه می‌جوشید و چون خودش با اخلاص کار می‌کرد، ما هم در ارتباط با او نمی‌توانستیم صرفاً به فکر خودمان باشیم. در کردستان آشوب‌زده سال ۵۹ کار زیاد بود و برادر موسوی می‌خواست آن قدر آنجا بمانیم که کارها حداقل سروسامانی گرفته باشند. بنابراین ما هم به هوای ایشان ماندیم. موسوی با ارتش، سپاه، نیروهای مردمی، جهاد و خلاصه همه ارگان‌ها و نهادها ارتباط داشت و دستش باز بود. مثلاً می‌رفت از ارتش برای جابه‌جایی نیروها هواپیما می‌گرفت. ما را هم با هواپیمای سی ۱۳۰ ارتش به کردستان برد. یا یادم است از بندر عباس رفت دستگاه‌های مخابراتی را برداشت به منطقه آورد و بعد رفت از ارومیه ارتباط بین استان آذربایجان غربی و کردستان را برقرار کرد. خیلی زحمت می‌کشید و ما هم که در کنارش بودیم سعی می‌کردیم در حد خودمان برای رفع مشکلات و محرومیت‌های کردستان تلاش کنیم. اینجا دوست دارم از مرحوم موسوی بیشتر یاد کنم. ایشان از آن دست رزمنده‌هایی بود که فراتر از توانش کار می‌کرد. همان طور که عرض کردم، او یکی از رزمندگانی بود که باید حق مطلب در موردشان ادا شود. بسیار انقلابی و فعال بود. در دوران حضور در کردستان و سپس مدتی که با هم اسیر بودیم، تعریف می‌کرد در بحبوحه انقلاب با مرحوم محتشمی‌پور که در پاریس و نزد امام حضور داشتند، ارتباط گرفته بود. شب‌ها موسوی می‌رفت در اتاق رئیس مخابرات میدان توپخانه که ساواکی هم بود، از آنجا با پاریس تماس می‌گرفت و نوارها و اعلامیه‌های امام را با هماهنگی آقای محتشمی‌پور ضبط و پیاده می‌کرد و به شکل اعلامیه‌هایی به دست جوانان انقلابی می‌رساند. موسوی تعریف می‌کرد برای شناسایی نشدن، اعلامیه‌های امام را داخل پیت‌های حلبی می‌گذاشت و از ساختمان مخابرات خارج می‌کرد. تا این حد ایشان نترس و انقلابی بود. موسوی چند ماه بعد از اسارت در مبادله‌ای که انجام گرفت آزاد شد. بعدها که من هم آزاد شدم، همیشه با هم در ارتباط بودیم تا اینکه ۱۰ سال پیش به رحمت خدا رفت.

شما در کردستان چه کارهایی انجام می‌دادید؟

من مسئول مخابرات سنندج بودم. در این شهر و اطراف آن فعالیت می‌کردم. ابتدا که به کردستان رفتیم، تصمیم داشتیم چند خط راه‌اندازی کنیم تا مردم و بچه‌های رزمنده حاضر در منطقه یک ارتباط حداقلی داشته باشند. بعد که قرار شد ماندگار شویم، کم‌کم تکنسین‌ها و مهندسان را به منطقه می‌آوردیم و مراکز تخریب شده مخابرات را تعمیر می‌کردیم. گاهی هم ضد انقلاب و گروهک‌ها به دکل‌های مخابراتی حمله می‌کردند و باید آنها را تعمیر می‌کردیم. خلاصه دائم مشغول بودیم. یک‌بار که برای تعمیر یکی از دکل‌های تخریب شده رفته بودیم به اسارت درآمدیم.

ماجرای اسارت‌تان به چه صورت بود؟

روز ۲۵ شهریور ۵۹ که به اسارت درآمدیم، اوضاع منطقه بسیار خطرناک شده بود. تنها شش روز بعد عراق به ایران حمله کرد و جنگ تحمیلی رسماً شروع شد اما از چند روز قبل بعثی‌ها تجاوز خود را به نواحی مرزی شروع کرده بودند. ما روز ۲۴ شهریورماه با آقای رحیم صفوی تماس گرفتیم و گفتیم اوضاع اینجا خیلی خطرناک شده است. ایشان سربسته گفت شروع جنگ قریب‌الوقوع است و عراقی‌ها آمده و بخشی از قصرشیرین را اشغال کرده‌اند. فردای همان روز (۲۵ شهریورماه) به روستای هلتوشان در نزدیکی کامیاران رفتیم که ضد انقلاب دکل مخابراتی آنجا را منهدم کرده بودند. چند نفر از بچه‌های فنی مخابرات روی دکل کار می‌کردند و من، سیدمهدی موسوی و صدرالله نوری با هم رفته بودیم تا کمی وسایل و امکانات به این بچه‌ها برسانیم. حوالی ساعت ۴/۵ عصر به طرف سنندج برگشتیم. در کردستان وقتی هوا تاریک می‌شد، جاده‌ها بسیار ناامن می‌شد. آن روز هوا داشت کم‌کم تاریک می‌شد که به حوالی فرودگاه سنندج رسیدیم. گویا بچه‌های ژاندارمری که تأمین جاده بودند، تنها پنج دقیقه قبل به مقر شبانه‌شان رفته بودند و ضد انقلاب که همان دور و بر خودشان را استتار کرده بودند، سریع آمده و جای نیروهای ژاندارمری را گرفته بودند. هر ماشینی که می‌خواست عبور کند، ضد انقلاب خودشان را از پیشمرگان مسلمان کرد معرفی می‌کردند و از سرنشینان اتومبیل‌ها می‌خواستند برای پاسخ دادن به چند سؤال از ماشین پیاده شوند. وقتی طرف پیاده می‌شد، او را می‌گرفتند و با خودشان می‌بردند. برای ما هم همین اتفاق افتاد. به تصور اینکه آنها نیروی پیشمرگ مسلمان کرد هستند به حرف‌شان گوش دادیم و از ماشین پیاده شدیم اما هر سه ما را گرفتند و با خودشان بردند.

شما را به زندان دوله‌تو انتقال دادند؟

نه ابتدا ما را به چند روستا مثل تنگ سر و شیان بردند. از روز ۱۶ بهمن ۵۹ گروه ۱۱ نفری ما را در سرما و برف بسیار سنگینی که می‌بارید از روستای شیان به طرف دوله تو بردند. حدود ۲۲ روز در سخت‌ترین شرایط جوی و با پای پیاده در کوه و کمر رفتیم تا اینکه اوایل اسفند ۱۳۶۰ به دوله‌تو رسیدیم. دوله‌تو روستایی بود که بین دو کوه قرار داشت. در اصطلاح لغوی هم دوله تو به معنی دره‌ای است که بین دو کوه واقع شده است. ضد انقلاب چند اصطبل را با هم ادغام و یک زندان درست کرده بودند. دوله تو شرایط بسیار سختی داشت. آرد از عراق می‌آوردند و سهم هر نفر در روز یک قرص نان با کمی آب نخود یا عدس بود. زندانبان‌های ما از طیف مختلف بودند. از خود گروهک‌های تجزیه طلب کردستان بگیر تا منافقین، افسران وفادار به رژیم شاه، احزاب مختلف کرد و... همگی آنجا حضور داشتند. فرمانده زندان هم خواهرزاده قاسملو مسئول وقت گروهک دموکرات کردستان بود.

پس شما هنگام بمباران دوله تو آنجا بودید؟

بله، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۰ دموکرات‌ها طبق طرحی که ایرج سلطانی از خلبان‌های فراری دوران شاه داده بود با عراقی‌ها هماهنگ کردند و دو فروند جنگنده دشمن آمد و دوله تو را بمباران کرد. علت بمباران هم این بود که بعد از شروع جنگ تحمیلی، برخی به دموکرات‌ها ایراد می‌گرفتند که اگر شما برای آزادی می‌جنگید، چرا با دشمن متجاوز همکاری می‌کنید و نیروهای خودی را به اسارت گرفته‌اید. بنابراین وجود ما دردسری برای ضد انقلاب شده بود. در واقع آنها می‌خواستند از شر ما خلاص شوند و چون خودشان نمی‌توانستند مستقیم ما را بکشند، این کار را به عهده بعثی‌ها گذاشته بودند. اگر عراقی‌ها ما را بمباران می‌کردند، این فرصت دست دموکرات‌ها می‌افتاد که خودشان را از اتهام همکاری با بعثی‌ها مبرا کنند. می‌گفتند اگر ما با بعثی‌ها همکاری داریم، چرا جنگنده‌های عراقی آمدند و زندان ما را بمباران کردند؟ به هر حال روز ۱۷ اردیبهشت ۶۰، صبح زندانبان‌ها آمدند و طبق معمول ما را به بیگاری بردند. بعد از چند ساعت، حوالی ۱۱/۵ ظهر به زندان برگشتیم و هر کس به سلول خودش رفت. کمی بعد زندانبان‌ها محوطه زندان دوله تو را ترک کردند! دقایقی بعد جنگنده‌های دشمن آمدند و زندان را بمباران کردند. در این ماجرا ۵۵ نفر از رزمنده‌ها زخمی شدند و حدود ۹۰ نفر هم سالم ماندیم که دوباره ما را با خودشان به کوه‌ها بردند و نهایتاً در آلواتان که خود ما زندانی‌ها آن را ساخته بودیم، اسکان یافتیم. در همان آلواتان ماندیم تا زمان عملیات والفجر ۴ که ضد انقلاب از سوی رزمنده‌ها محاصره شدند و به ناچار ما را رها کردند. البته قصدشان این بود زمانی ما را رها کنند که در آتش تهیه نیروهای خودی کشته شویم اما به خواست خدا عملیات با تعویق انجام شد و ما هم نجات پیدا کردیم.

در دوران اسارت کدام یک از اسرا بیشترین تأثیر را روی شما گذاشتند؟

از مرحوم موسوی که پیشتر یاد کردم. اینجا قصد دارم یادی از شهید محمدمهدی یزدان‌پناه کنم. این شهید بزرگوار واقعاً انسان شریفی بود و شخصیت والایی داشت. در بحث آموزش قرآن و اخلاق و رفتار، جزو سرآمدها بود. یزدان پناه از زندانی‌های دوران طاغوت هم بود و به این دلیل تجربیات زیادی داشت. زمان اسارت ما از سوی ضد انقلاب، این شهید بزرگوار یک وزنه به شمار می‌رفت. ضد انقلاب هم می‌دانستند که یزدان پناه شخصیت خاصی است. بنابراین روی ایشان تمرکز داشتند و نهایتاً هم که او را مظلومانه به شهادت رساندند. به نظر من خونبهای یک شهید یاد کردن از او و بیان همان ارزش‌هایی است که شهید خونش را در راه اعتلای آنها فدا کرده است. محمدمهدی یزدان‌پناه یک رزمنده مکتبی و انقلابی بود که اغلب ما زندانی‌های گرفتار در دست گروهک‌های تجزیه طلب، از او یادگاری‌های بسیاری داریم. یزدان‌پناه مرتب ما را تشویق به حفظ قرآن می‌کرد. آیت‌الکرسی را با اصرار ایشان حفظ کردم و الان مثل یک یادگاری از این شهید برایم مانده است. خدا او و همه شهدای انقلاب و دفاع مقدس را رحمت کند.

چرا به شما حاجی صلواتی می‌گویند؟

بعد از آزادی از اسارت، بیشتر وقتم را در مسجد و محافل مذهبی بودم و همانجا با حاج آقا خوشوقت و جلسات ختم صلوات ایشان آشنا شدم. بیشتر اوقات همه دور او جمع می‌شدند و برای نیم ساعت همراه حاج آقا با نیت‌های مختلف صلوات می‌فرستادند و یکدفعه می‌دیدیم ۱۴ هزار صلوات ختم شده است. وقتی اثرات ختم صلوات را به شخصه درک کردم، تصمیم گرفتم خودم را وقف این موضوع کنم و الان چند سالی است که نهضت جهانی صلوات را راه‌اندازی کرده و در این خصوص فعالیت می‌کنم. نهضت جهانی صلوات در همه جای جهان و در هر نقطه‌ای که صلواتی بر پیامبر و اهل بیتش فرستاده شود، نماینده‌ای فعال دارد و هر شخص با اهدای یک صلوات به پیامبر(ص) می‌تواند به عضویت در این نهضت درآید، چون این نهضت، یک نهضت معنوی است و به هیچ ارگان و نهادی وابسته نیست. هر شخصی می‌تواند با فرستادن یک صلوات به نهضت جهانی صلوات بپیوندد و از باقیات و صالحات آن بهره‌مند شود.

همسر شهید یزدان‌پناه تصویر او را در دست دارد

> شهید محمدمهدی یزدان‌پناه واقعاً انسان شریفی بود و شخصیت والایی داشت. در بحث آموزش قرآن و اخلاق و رفتار، جزو سرآمدها بود. یزدان پناه از زندانی‌های دوران طاغوت هم بود و به این دلیل تجربیات زیادی داشت. زمان اسارت ما از سوی ضد انقلاب، این شهید بزرگوار یک وزنه به شمار می‌رفت

نمای نزدیک

مفسر قرآنی که شهید شد

شهید محمدمهدی یزدان‌پناه در سال ۱۳۳۳ در اصفهان به دنیا آمد و تحصیلاتش را از دبستان مفید شروع کرد و سپس در دبیرستان‌های صائب و ادب ادامه داد. پس از پایان دوره متوسطه وارد دانشگاه کشاورزی کرج شد و از همان روزها همراه دوستانش به تشکیل جلسات تفسیر قرآن پرداخت اما از سوی ساواک دستگیر شد و مدتی را به دلیل فعالیت‌های انقلابی در زندان‌های رژیم طاغوت گذراند. بعد از آزادی و تا پیروزی انقلاب، چند بار دیگر هم دستگیر شد. شهید یزدان‌پناه در تیر ۵۸ در حالی که هنوز یک هفته از ازدواجش نگذشته بود، راهی کردستان شد. او از بنیانگذاران جهاد سازندگی کردستان بود و خدمات صادقانه‌ای در آن خطه محروم داشت. سرانجام بعد از یک سال و نیم حضور و خدمت در دورافتاده‌ترین روستاهای کردستان، در روز سیزدهم آذر ۱۳۵۹ در حالی که همراه چهار نفر از همرزمانش عازم بیجار بود، از سوی ضد انقلاب به اسارت گرفته شد. طبق گفته همسر شهید، محمدمهدی در بمباران وحشیانه زندان دوله‌تو از جمله کسانی بود که با خواست خدا زنده ماند اما حین کمک به مجروحان مجدداً از سوی دموکرات‌ها دستگیر شد و نهایتاً یک هفته بعد از حادثه هفتم تیر ۱۳۶۰، ضدانقلاب پس از شکنجه‌های بسیار و سوزاندن جسم مطهرش در روغن، او را به شهادت رساندند.

نمایی از زندان دوله تو پس از بمباران

خاکپور بعد از اسارت زندگی خود را وقف نهضت جهانی صلوات کرده است

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۱۶۸

از راست به چپ

■ ۱- نویسنده روس کتاب برادران کارامازوف- سرشب ■ ۲- ورزش هندی‌ها- از عتبات عالیات- اسب چاپار ■ ۳- کتاب هندوان- از بازی‌های حرام- درختچه‌ای گلدانی با گل‌های رنگارنگ ■ ۴- هر یک از بخش‌های جداگانه یک مجموعه- ستاره- جانوری موهوم با زهر کشنده ■ ۵- فال‌بین- بنی‌اسرائیلی‌اش معروف است ■ ۶- شیطان- مولد انرژی- ماهی کنسرو ■ ۷- از یاران حضرت علی- حرف مجهول- خونی ■ ۸- تراوش آب- از مقاطع تحصیلی- آهوی معروف ■ ۹- کتاب روسو- گردن‌آویز قهرمان- شهری در شمال خوزستان ■ ۱۰- شراب شاعرانه- از شهرهای هسته‌ای ایران- مخصوص کاری یا چیزی کردن ■ ۱۱- دندان‌های نیش- همنشین ■ ۱۲- اسب نجیب- از برادران حضرت یوسف- سازمان جهانی هواپیمایی ■ ۱۳- از محلات منطقه سه تهران- عبادت کردن- فیلم هیچکاک ■ ۱۴- گریستن- شهرت- هافبک پرسپولیس ■ ۱۵- دلتا نشده- طبیعت‌گرایی

از بالا به پایین

■ ۱- خرس بومی استرالیا- نقاش بنام هلندی صاحب تابلوی سوار لهستانی ■ ۲- رسوب آبلیمو و سرکه- نوعی برنج مرغوب- متحد و موافق ■ ۳- نماز وحشت- روانی، متضاد مادی- ستارگان ثابت ■ ۴- سرکه- پدیدار- از کشورهای خط مقدم جبهه مقاومت ■ ۵- سراپرده- خسیس- روستایی که پس از ساخت سد کرج زیر آب رفت ■ ۶- درباره نماز نباید غصبی باشد- محلول حشره‌کش- گاز تنفسی ■ ۷- نگهبان درهای قدیم- مکان خاکسپاری سهراب سپهری- اسب تبریزی ■ ۸- عنوان سازمان چریکی ضد دولت کلمبیا- ملاقات- استاندارد بین‌المللی ■ ۹- زهر- دریاچه‌ای در روسیه- شهری در مازندران ■ ۱۰- کرایه خانه- برنده ادبیات نوبل در سال ۱۹۴۴ میلادی- اصلاح متن ■ ۱۱- رمز عملیات فتح‌المبین- مجازاً رها شده و بدون ترتیب- نی نازک ■ ۱۲- مطابق روز- سلاح خطرناک- علامت فعل استمراری ■ ۱۳- برج دیدنی تهران- بااخلاص- سوغات تبریز ■ ۱۴- ظل- سرمه- افزایش بی‌رویه سطح قیمت‌ها ■ ۱۵- مادر حضرت عباس- ظرف شراب

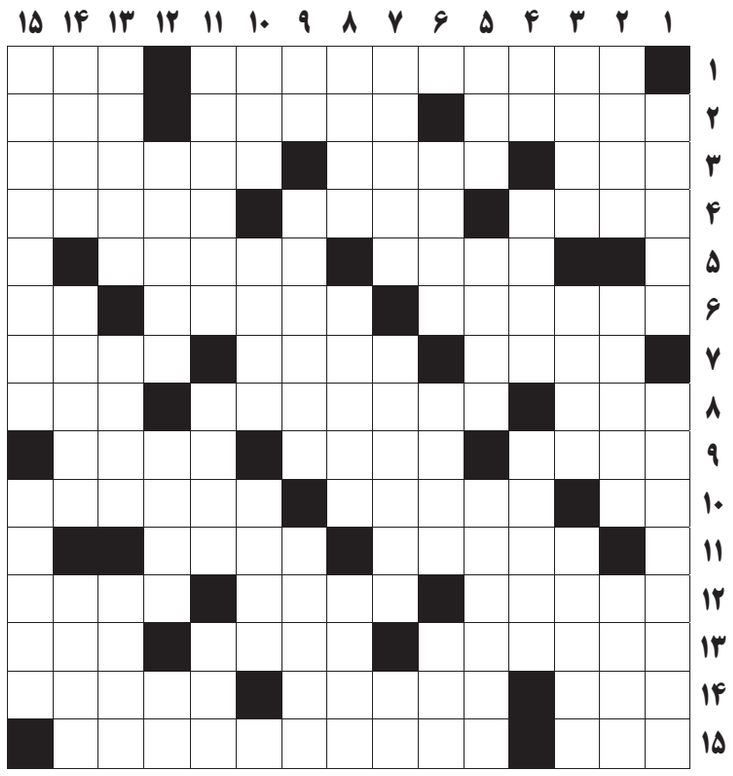

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۸			۲		۵			۱
۲		۱				۳		۸
				۹				۶
			۸	۵				
		۳				۹	۴	
	۹	۷						
			۹		۳	۱		
۱	۳				۴			
						۲	۵	

۸	۶	۹	۱	۷	۲	۵	۴	۳
۴	۵	۲	۸	۹	۶	۷	۱	۹
۹	۷	۱	۳	۵	۴	۶	۸	۲
۶	۱	۷	۹	۲	۳	۸	۵	۴
۳	۲	۴	۸	۱	۵	۹	۷	۶
۲	۸	۵	۶	۴	۷	۹	۱	۳
۷	۹	۸	۱	۳	۶	۲	۴	۵
۵	۴	۶	۷	۸	۹	۱	۲	۱
۱	۳	۷	۴	۶	۲	۵	۸	۹

جدول کلمات متقاطع
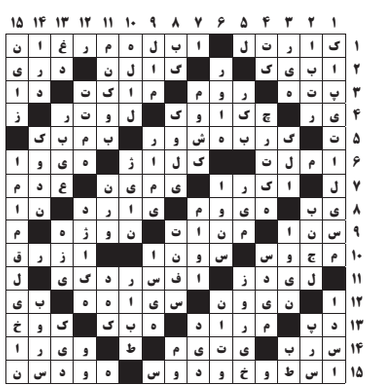
پاسخ جدول شماره ۷۱۶۷